

ژیگول، کشور من کجاست؟

نویسنده:

مایکل مور

اداره کل پژوهش معاونت سیاسی
صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران

انتشارات پیام مولف

۱۳۸۴

Dude, Wheres my country?

مور، مایکل. ۱۹۴۵_ م. Moore, Michael

زیگول، کشورمن کجاست/ نوشته مایکل مور؛ ترجمه اداره کل پژوهش معاونت سیاسی صدا و سیما.

— تهران، پیام مولف، ۱۳۸۳.

۲۷۲ص.

ISBN 964-7919-17-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:

Dude, Wheres my country?, c 2003.

این کتاب در سال ۱۳۸۳ با عنوان رفیق، کشورمن کجاست؟ با ترجمه مزگان انصاریزاد توسط انتشارات پیکان منتشر شده است.

۱_ جنگ با تروریسم، ۲۰۰۱ م. ۲_ ایالات متحده - سیاست و حکومت - ۲۰۰۱ م. الف. صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران. معاونت سیاسی. ب - عنوان ه. عنوان: رفیق، کشور من کجاست؟

۹۷۳/۹۳۱ ۸۱۷/۸۹۰۶ E کتابخانه ملی ایران ۲۶۸۲۴-۸۱۳ الف ۱۳۸۳



انتشارات پیام مولف

اداره کل پژوهش معاونت سیاسی

صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

نام کتاب: زیگول، کشور من کجاست؟

مترجم: اداره کل پژوهش معاونت سیاسی

چاپ اول: ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: خدمات رایانه ای اداره کل پژوهش معاونت سیاسی

لیتوگرافی: مهدکرافیک چاپ: کامیاب

طرح جلد: خسرو شیرافکن

صفحه آرای: دانیال ناصریان با همکاری سیده زهره بطحانی - سکنه کیانی

قیمت: ۲۹۵۰۰ ریال

ISBN: 964-7919-17-4

شابک: ۹۶۴-۷۹۱۹-۱۷-۴

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام جم، صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، ساختمان

مرکزی، طبقه دوم، اداره کل پژوهش معاونت سیاسی تلفن: ۲۱۶۳۱۵۰-۲۰۵۳۵۵۹

انتشارات پیام مولف، صندوق پستی ۳۵۷۳ - ۱۶۷۶۵ تلفن: ۶۹۴۷۰۹۱-۷۹۱۱۶۱۵

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	پیشگفتار
۱	قدردانی
۵	درباره نویسنده
۷	مقدمه
	فصل یک
۱۳	پرسش هایی از جورج عربستان
	فصل دو
۴۳	خانه دروغ شاخ دار
	فصل سه
۸۹	نفتی خوب است که پایان خوبی داشته باشد
	فصل چهار
۹۹	ایالات متحده هوا
	فصل پنج
۱۱۹	چگونه می توان جلو تروریسم را گرفت ؟ دست از تروریست بودن بردارید
	فصل شش
۱۲۹	هوریشو آلجر باید بمیرد
	فصل هفت
۱۵۱	یوهوا من هم از کاهش مالیات چیزی گیرم آمد
	فصل هشت
۱۵۹	بهشت لیبرال
	فصل نه
۱۷۹	چگونه با داماد محافظه کارتان صحبت کنید
	فصل ده
۲۰۱	برکناری بوش و دیگر خانه تکانی های بهاری
۲۱۷	یادداشت ها و منابع

پیشگفتار:

کتاب حاضر برگردانی است از "Dube where's my country" اثر مایکل مور، نویسنده و مستند ساز آمریکایی که پیش از این با کتاب "سفیدپوستان ابله" و فیلم "بولینگ برای کلمباین" شهرت یافته بود و اخیراً نیز فیلم "فارنهایت ۹/۱۱" وی سر و صدای زیادی به راه انداخت. این کتاب حقایق ناگفته بسیاری را از زدوبندهای پشت پرده سیاستگذاران کاخ سفید و تأثیر سرمایه‌داران و شرکتهای عظیم اسلحه سازی بر تصمیم سازی در سیاست ایالات متحده برملا می سازد. مورد با طنزی کنایه آمیز، از نیات واقعی حاکمان جنگ افروز کاخ سفید که با داعیه مبارزه با تروریسم و با دستاویز قرار دادن واقعه ۱۱ سپتامبر و انتقام از القاعده به تحکیم حضور نظامی و سلطه سیاسی خود در دو منطقه آسیای میانه و خاورمیانه پرداخته اند پرده برمی دارد.

او با طرح سنوالاتی جدی درباره سوابق و عملکرد بوش و تیم وی در قبل و بعد از یازده سپتامبر ذهن خواننده را به تحرک وامی دارد تا ارتباطی منطقی میان وقایع و روابط برقرار سازد و بدین وسیله تصویری واقعگرا از حقیقت رفتارهای حاکمان جمهوریخواه و سیاستمداران محافظه کار آمریکا در برابر ما قرار می دهد.

مطالعه این کتاب ضمن اینکه به همه پژوهشگران و دانشجویان و دانش آموختگان علوم سیاسی، به ویژه گرایش روابط بین الملل توصیه می شود، برای سایر علاقمندان نیز مفید و قابل استفاده است؛ با این امید که این اثر نیز مانند سایر آثار منتشر شده این اداره کل راهگشا باشد.

برخی دیدگاههای انتقادی، درباره عملکرد هیات حاکمه آمریکا در این کتاب مطرح است بدیهی است ترجمه این اثر به معنای تایید همه دیدگاههای مطرح شده در آن نیست، ضمن آن که قسمتهای از کتاب اصلی به علت پاره‌ای ملاحظات مذهبی حذف گردیده است.

در خاتمه مساعدت معاون محترم سیاسی و تلاش همکاران این اداره کل، که با جدیت وافر، ترجمه‌ای مناسب از کتاب فراهم کردند سپاسگذاری می‌شود و از همه ارباب دانش و بینش تقاضا داریم با پیشنهادهای خود ما را در ایفای هر چه بهتر وظایف و مسئولیتها راهنما و مددکار باشند.

اداره کل پژوهش معاونت سیاسی

قدردانی:

مایلم از همسرم کاتلین تشکر کنم که هر گاه میل نوشتن در من نبود رادیو را روشن می‌کرد و می‌رقصید. بعد از آن من یکباره میل به ادامه نوشتن و ادامه زندگی را می‌یافتم.

همچنین مایلم از دخترم ناتالی تشکر کنم. او امسال از کالج فارغ‌التحصیل شد، چیزی که نه همسرم و نه من به آن نائل نیامدیم. ما به او خیلی افتخار می‌کنیم. مایلم از خواهرم، آن، نیز سپاسگزاری کنم. او در دو سال گذشته آنقدر به من کمک کرده که فراموش کرده هنوز وکیل است. وقتی آخرین ناشر از برگزاری سفری برای معرفی کتابم خودداری کرد او این کار را بر عهده گرفت و با خودرو ما را از شهری به شهری دیگر برد. وقتی فیلم من در کن برای نخستین بار اکران شد، او عملاً مدیر من بود. در نگارش بخش‌های معینی از کتاب نیز او و همسر معرکه‌اش، جان هاردستی، تا به آخر کمک کردند. او در حالی که فرزند وسطی خانواده بود این کمک‌ها را کرد. مایلم از مردی که ترشی شوید را ابداع کرد تشکر کنم. این آخرین عادت بدی است که هنوز دارم. بایستی از جف گیبز، دوست قدیمی‌ام، نیز تشکر کنم که در سالهای اخیر بارها به قید ضمانت آزادم کرد. هنگامی که مشغول نوشتن این کتاب بودم او در یافتن مطلب در کنارم بود. او بارها وقتی که من فقط می‌خواستم شعرهای ژاپنی هایکو بنویسم تشویق می‌کرد تا کتابم جنجالی باشد. این مرد نابغه است، با اینکه هیچ وقت

قبلاً روی فیلمی کار نکرده بود تعدادی از بهترین صحنه‌های فیلم «بولینگ برای کلمباین» را خلق کرد با اینکه هیچ وقت موسیقی متن فیلم ننوشته بود پس از آماده نشدن موسیقی اصلی، در عرض پنج روز موسیقی متن فیلم مرا نوشت. دیگه چی؟ او مرا می‌ترساند. مایلم از «آن کوهن» و «دیوید شانکولا»، کارشناسان مشاور در نگارش این کتاب تشکر کنم. آنها ماه‌ها در کنار من بر روی تک تک واژه‌ها زحمت کشیدند. آنها در نگارش، بازنویسی و بازیابی واژه‌ها و اصلاح کل کتاب به من کمک کردند. آنها در کار تحقیق، نمونه‌خوانی و بررسی صحت و سقم اطلاعات مشارکت داشتند. آنها سپس موتور مرا به گردش انداختند؛ مسیر حرکت را آسفالت کردند و یک گله بز برایم پرورش دادند. من نمی‌دانم چگونه می‌توانم جواب این زحمات را بدهم. همچنین از تیالسن، کارل دیل، و نیکی لازار نیز به سبب کمک‌هایشان در بررسی صحت و سقم اطلاعات ارائه شده در این کتاب - که اگر چنین نبود می‌بایست مرا دزدکی به افغانستان انتقال می‌دادند، تشکر می‌کنم.

همچنین از کارورزان برندون فیتزگیونس، جیسون کیچن، سو نلسون، استفانی پالومبو، مایکل پولاک، برد تامسون و دوگ ویلیامز؛ و کارکنان دفتری: ربکا کوهن و اما تراسک؛ و کسانی که متن دست نویس کتاب را خواندند و پیشنهادهای ارزنده دادند: ال‌هیرولا، جوان دوروشاو، راد برلسون، تری جورج، و ورونیکا مور، کلسی بیندر، لی‌بیندر، راکی مارتینو و جیسون پولاک تشکر می‌کنم. همچنین با تشکر فراوان از ویراستاران متن: لاری هال استیل، مری جو زازوتتا و تری آلن. بایستی از کانادایی‌ها نیز تشکر و سپاسگزاری کنم. اگر شما نبودید ما نمی‌دانستیم مشکل‌مان چیست.

همچنین بسیار مشتاقم از وارنر بوکس، ناشر جدیدم، تشکر کنم؛ آنها بهترین بودند. ابتدا از لاری کرش‌بام تشکر می‌کنم که گفته بود مهم‌ترین چیز این است که کتاب را طوری از آب در بیاورم که تو از آن راضی باشی. او از من می‌خواست که نگران ضرب‌الاجل نباشم. من هیچ وقت نشیده‌ام که یک صاحب اختیار بگوید نگران ضرب‌الاجل نباش! این را به من نگویید! شما بیش از حد خون‌سردید.

همچنین مایلم از ویراستارم در انتشارات وارنر بوکس، خانم جمی راب تشکر کنم. شور و شوق و واکنش انسانی بی غل و غش او به نوشته من همان دلگرمی بود که من امسال به آن نیاز داشتم. از او به سبب صبر و طاقتش و همراهی اش با شیوه کار عجیب و غریب من تشکر می‌کنم. او بهترین است.

همچنین مایلم از همه افراد نیک دیگری که در وارنر بوکس به این پروژه کمک کردند تشکر و سپاسگزاری کنم. همچنین از پل براون برای طراحی جلد کتاب تشکر می‌کنم. او بعد از کار بزرگش در کتاب «مردان سفید پوست احمق» راه انتخاب را برای طراحی جلد این کتاب (که الهام گرفته از پیشنهاد شانکولا بود) باز کرد.

مایلم از ایرلندی‌های ساکن مناطق دونکال، انتریم، دری، و گالوی که مرا به خانه‌های خود دعوت کردند و امکان اتصال رایانه کیفی مرا به شبکه فراهم ساختند تا بتوانم در زمانی که ناشر می‌پنداشت در خیابان های مرکزی نیویورک هستم به کار نوشتن کتاب ادامه دهم تشکر کنم.

سرانجام از پدرم تشکر می‌کنم که در این سال های پر اندوه و زمانی که من می‌بایست از او مراقبت می‌کردم از من مراقبت می‌کرد.

درباره نویسنده

مایکل مور که قول داده بود کتاب جلوگیری از موفقیت، یعنی کتاب قبلی‌اش، قطعاً آخرین کتابش باشد متأسفانه به موفقیتی که از آن پرهیز می‌کرد نائل آمد و مجبور شد این کتاب را بنویسد. او کتاب این را کوچک کن: تهدیدات اتفاقی یک آمریکایی غیر مسلح را که پرفروش‌ترین کتاب شد به رشته تحریر درآورده است و مور همراه با کاتلین گلاین کتاب ماجراجویی‌ها در یک ملت تلویزیونی را نیز نوشته است که به مدت پنجاه و هشت هفته در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز بود. کتاب او با عنوان مردان سفید پوست احمق پرفروش‌ترین کتاب ادبیات غیر داستانی سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ آمریکا بود و بیش از چهار میلیون نسخه از آن در سرتاسر جهان به چاپ رسید. این کتاب جایزه «کتاب سال» انگلیس را دریافت کرد اما در آمریکا مطلقاً از این خبرها نبود و فقط در یک پایگاه اینترنتی احمقانه از او درخواست شده است برای انتخابات ریاست جمهوری خود را نامزد کند. مایکل مور برای ساخت فیلم مستند بولینگ برای کلمباین و فیلم کلاسیک ابتکاری راجر و من جایزه اسکار دریافت کرد. او همچنین نویسنده / کارگردان و مجری و جایزه امی را برای نویسندگی، کارگردانی و اجرای برنامه‌های ملت تلویزیونی و حقیقت تلخ دریافت کرده است. او تا حالا نتوانسته جوایز «گرمی» یا «تونی» را کسب کند اما امیدوار است به محض اینکه خوانندگی و بازیگری را آموخت این مسئله را نیز حل و فصل کند. او اخیراً به سبب

خودداری از خوردن هر چیزی که روی آن نوشته شده «غیر چرب» پنجاه و دو پوند
لاغر شده است و اینک سرگرم کار بر روی فیلم بعدی خود با عنوان فآرنهایت ۹/۱۱
است. او با همسر و دخترش در میشیگان و نیویورک زندگی می‌کند.

www.ketab.ir

مقدمه:

دروود و سلام بر دیگر اعضای ائتلاف موافقان! در عمل یعنی اگر فقط انگلیسی و استرالیایی هستید. در مورد ایرلندی‌ها یا نیوزلندی‌ها یا هندی‌ها یا شهروندان دیگر کشورهای جهان که به جمع کوچک متجاوزان ما ملحق نشدند باید گفت چه مرگتان است؟ آیا شما نمی‌دانستید که وقتی تنها ابرقدرت جهان پارس می‌کند چه باید بکنید؟ ما پارس می‌کنیم و شما از جامی پرید قاعده همین است. آیا رشوه پیشنهادی آقای بوش آنقدر چرب نبود که شما هم وارد معرکه شوید و در بمباران مردم عراق مشارکت کنید؟ آیا نمی‌دانستید که صدام شرور سلاح‌های کشتار جمعی دارد؟ سلاح‌های بزرگ! بله، سلاح‌های بزرگ و ترسناک! او... او... می‌توانست خود رانامرئی کند. او قدرت شیطانی سرّی و پنهانی داشت و مثلاً... مثلاً... می‌توانست شما را به شب پره تبدیل کند! و ... و ... حتی می‌توانست پرواز کند! من دیدم که او بر بام «امپایراستیت بیلدینگ» فرود آمد و به نظر می‌رسید که می‌خواهد همه ما را بکشد!

عجیب اینکه تونی بلر و جان هاوارد، نخست وزیر استرالیا، گول این قصه جن و پری را خوردند. من فکر نمی‌کردم این مردان بالغ و عاقل این قدر ساده‌لوح باشند. اما واقعاً آنها ساده لوح بودند؟ شاید بوش و شرکا چیزی را به آنها پیشنهاد کردند که امکان رد کردنش نبود. این پیشنهاد چه بود؟ به نظر می‌رسد این دو نفر که علناً بر خلاف خواسته‌های اکثر شهروندان خود عمل کردند، بایستی توضیحی برای اقدام خود

داشته باشند. آیا این تصور که این دو همین موقع در سال آینده دیگر عناوین نخست

وزیر یا وزیر را پیش از اسامی خود نخواهند شنید غیر واقع بینانه است؟

برای میلیون‌ها نفر از ما در آمریکا که نهایت سعی خود را می‌کنیم تا نگذاریم رژیم بوش کشور دیگری را در جهان تهدید کند به صلاح نیست که رژیم‌های لندن و کانبرا تلاش‌های ما را تضعیف کنند. خوشبختانه این شهرها و شهرهای دیگر اخیراً صحنه برپایی بزرگ‌ترین تظاهرات ضد جنگ در تاریخ خود بوده‌اند.

اخیراً وقتی به کشورهای خارجی سفر می‌کنم مردم نزد من می‌آیند و از من به سبب اینکه تنها آمریکایی عاقل بوده‌ام تشکر می‌کنند.

این تعریف و تمجید هم خوشایند است و هم ناراحت کننده و نیز غلط. من می‌توانم این قول را بدهم که همه آمریکایی‌ها ذی‌واژه نشده‌اند. لطفاً این حقیقت را هیچگاه فراموش نکنید: اکثر آمریکایی‌ها به جورج دبلیو بوش رأی ندادند. او با اراده مردم آمریکا وارد کاخ سفید نشده است. همانگونه که بعداً در این کتاب توضیح خواهم داد، مردم در آمریکا واقعاً بسیار مرقی و لیبرالند. مسئله فقط این است که آنها فاقد رهبرانی‌اند که واقعاً لیبرال باشند. وقتی این مشکل نیز حل بشود (که امیدواریم زیاد طول نکشد) اوضاع بهتر خواهد شد. من به اینجا آمده‌ام تا بگویم تنها نیستم و دقیقاً در وسط اکثریت جدید آمریکایی‌ها ایستاده‌ام. ده‌ها میلیون نفر از شهروندان آمریکایی همانند من می‌اندیشند و برعکس. مسئله این است که شما صدای آنها را نمی‌شنوید و رسانه‌ها صدای آنها را منعکس نمی‌کنند. اما آنها وجود دارند و خشم آنها در زیر لایه سطحی در جوشش است. بنابراین من به کارم ادامه خواهم داد و خواهم کوشید چند سوراخ حفر کنم تا این خشم در آبفشانی از اقدام دموکراتیک راهی برای بیرون آمدن بیابد.

جهانیان بحق از رفتار آمریکا به خشم آمده‌اند. غیر از این نیز انتظاری نیست. جمعیتی که زمام امور را در آمریکا در دست گرفته حد و مرزها را زیر پا گذاشته است. تنها می‌توان این سؤال را از خود پرسید: این افراد شرور که انتخابات را می‌دزدند، دیگر چه خواهند کرد؟ من همین اندازه می‌گویم: آنها در سر راه خود هر چیزی را نابود خواهند

کرد؛ به ویژه اگر در مسیر کسب یک دلار دیگر قرار گرفته باشند؛ و اگر در مسیر پیشروی آنها به سوی یک تغییر رژیم دیگر (آن هم ترجیحاً در کشوری دارای تعدادی میدان نفتی پر منفعت) زانو نزنید و سر خم نکنید، شما را تنبیه خواهند کرد و فرقی هم نمی‌کند که متحد آنها باشید یا نباشید.

همه اینها به نابودی آنها و ما منجر خواهد شد. به اعتقاد من اکثریت ناچیز آمریکایی‌ها این مخلصه و گرفتاری را بصورت غریزی درک می‌کنند. آنها سردرگم شده‌اند و چاره‌ای پیش رو نمی‌بینند. علت این سردرگمی تا حدودی ناآگاهی تحمیلی آنهاست که از مدارس آغاز می‌شود، یعنی جایی که آنها در آن درباره بقیه جهان تقریباً هیچ چیزی نمی‌آموزند و بعد از آن هم این ناآگاهی تا حیات دوره بلوغ ادامه می‌یابد و در این دوره هم رسانه‌های آنها هر چیزی را که بی‌ارتباط با آمریکا باشد حذف می‌کنند. اینکه ما هیچ چیزی درباره شما نمی‌دانیم، بدترین ضعف ماست. بیشتر ما حتی نمی‌توانیم محل شما را روی نقشه پیدا کنیم (۶۵ درصد از بزرگسالان آمریکایی بین ۱۸ تا ۲۵ سال نتوانستند محل انگلیس را روی نقشه پیدا کنند).

آیا مردمی این قدر ناآگاه حق دارند اداره جهان را در دست گیرند؟ چگونه شد که ما این مسئولیت را بر دوش گرفتیم؟ ۹۲ درصد از ما حتی گذرنامه نداریم. تعداد کمی از ما به غیر از انگلیسی با زبان دیگری آشنایی داریم (و به ندرت نیز به آن زبان گفتگو می‌کنیم). جورج دبلیو بوش برای نخستین بار شروع به دیدن بقیه جهان کرده است؛ زیرا مجبور است؛ چرا که این چیزی است که از رؤسای جمهوری انتظار می‌رود.

حدس من این است که ما به سبب داشتن بزرگ‌ترین سلاح‌ها مسئولیت اداره جهان را برعهده گرفته‌ایم. جالب این است که این قاعده ظاهراً همیشه کارآمد بوده است. ما در جنگ سرد هم به سبب حضور نیافتن حریف در میدان برنده شدیم اتحاد شوروی، به همت آقای گورباچف تصمیم گرفت پس از گرفتار کردن خود در نظامی که می‌دید کارساز نیست تسلیم شود. تصورش را بکنید که ما بدون حتی شلیک یک گلوله رژیمی را تغییر دادیم. در آفریقای جنوبی نیز همین اتفاق افتاد. هیچ کس مجبور نشد که برای

آزاد سازی مردم آفریقای جنوبی آنها را بمباران کند. در حقیقت حدود بیست و چهار کشور جهان در دهه گذشته به سبب مجموعه‌ای از فشار جهانی و مهم تر از آن قیام خود مردم این کشورها و اقدام غیر خشونت آمیز آنها برای دست گرفتن قدرت، به آزادی دست یافته‌اند.

اما از آنجا که ما هیچ خبری از فراسوی بروکلین یا مالیبو نمی‌شنویم، به گمان من درباره اینکه تغییر رژیم واقعاً چگونه عملی می‌شود، چیزی نمی‌شنویم. بنابراین وقتی پای عراق به میان آمد فریفتن آمریکایی‌ها چندان طولی نکشید و بیشتر آمریکایی‌ها ساده لوحانه ارتباط صدام حسین با حوادث یازده سپتامبر را پذیرفتند.

بسیار خوب، این قابل درک است، ما بیشتر از این نمی‌دانستیم و من مطمئن هستم که بیشتر شما این یک نکته را درباره ما می‌دانید و آن این است که ما انسانهای زودباوری هستیم. ما افرادی بسیار خونگرم و سخاوتمند و در رویکردمان به زندگی ساده‌ایم. اگر شما به ما می‌گفتید که به کمک ما نیاز دارید ما به کمک شما می‌آمدیم. اگر به ما می‌گفتید که الاغ پرواز می‌کند ما آن را هم باور می‌کردیم (البته در صورتی که شما این را در تلویزیون می‌گفتید). این روال کار ماست و من مطمئنم این ویژگی ما برای شما جذاب است. اعتراف کنید که به همین خاطر ما را دوست دارید. روحیه پر از شور و شوق و نشاط ما هم که جای خود! قبل از اینکه ظهر فرا برسد ما اختراع بزرگ بعدی خود را آماده کرده‌ایم! حرکت! بلندپروازی! نگرش توانستن! شکی نیست که در شش سال گذشته یک روز هم تعطیل نداشته ایم اما خب چه! چه کسی به خواب نیاز دارد! ما دنیایی داریم که باید آن را اداره کنیم!!

فکر می‌کنم توضیح می‌دهد که چرا ما چنین رفتاری داشته‌ایم. اما سؤال من این است: بهانه شما چیست؟ شما باید بهتر بدانید. شما اهل کتاب و مطالعه هستید. شما در اخبار خود گزارش‌های مربوط به فراسوی داور یا اپرای بندر خود را نیز می‌شنوید. شما سفر می‌کنید. برای تحصیل ارزش قائلید. در جامعه شما اصلی اخلاقی حاکم است که سال‌ها گفته است: «باید به فکر بیماران و فقیران و نگون بختان باشید».

حالا چه اتفاقی افتاده است؟ چرا می‌خواهید مثل ما باشید؟ و چرا می‌خواهید به ائتلاف های جنون آمیز ما برای تجاوز به کشورهای ملحق شوید که خود ما هم نمی‌دانیم پس از مستقر شدن در آنجا چه باید بکنیم؟ خدای من! این چه جور امپراتوری است؟ شما (انگلیسی ها که این را می‌خوانید) پیش از این نیز این راه را رفته اید! شما درسهای مهمی گرفته‌اید. شما باید نتایج این درسها را به دیگران نیز منتقل کنید، نه اینکه آنها را تکرار کنید. و اگر شما بگویید، هی مایک، اکثر ما در مورد این مسأله با بلر مخالفیم، به شما خواهم گفت با همه احترامی که برای شما قائلم باید بگویم پس بلر هنوز در ساختمان نخست وزیری انگلیس چه غلطی می‌کند؟ هر چه باشد شما ساز و کاری دارید که با آن وی را بر کنار کنید و این ساز و کار انتخابات است. ما باید چهار سال منتظر بمانیم و بعدش هم اصلاً معلوم نیست که رأی ما شمرده شود. شما می‌توانید همین حالا انتخابات را به زور برگزار کنید. اما بعدش، البته شما همان مشکلی را خواهید داشت که اکثریت لیبرال در آمریکا دارد چه کسی مرد آن است که شما را رهبری کند؟ گزینه جانشین کجاست؟ آن وقت می‌بینید که کسی را ندارید و وقتی به سراغ چپ های خود هم می‌روید، آن هم وقتی که بیش از هر وقت دیگری به آنها نیاز دارید، پیدایشان نمی‌کنید.

در اینجا خبر خوبی برای شما دارم: در حالی که این مطلب را می‌نویسم یک نظر سنجی جدید در آمریکا نشان می‌دهد که برای نخستین بار اکثر آمریکایی‌ها معتقد نیستند که بوش باید دوباره به ریاست جمهوری آمریکا برسد. با توجه به حمایتی که از او در ابتدای این جنگ کوچک و حالا پایان‌ناپذیر می‌شد، این خبر بسیار خوبی است. این ویژگی ما که انسانهایی ساده اندیشیم و همواره می‌خواهیم زود راضی شویم جنبه مثبتی نیز دارد. عراق گراناذا نبود و حالا حوصله ما سر رفته است. ما شوهای تلویزیونی با پایان خوش را دوست داریم! هی، پس چرا آنها همچنان به طرف ما شلیک می‌کنند؟ من می‌خواهم به خانه‌ام برگردم!

اما خبری از بازگشت به خانه نیست. شما هم به خانه بر نمی‌گردید. آقای بلر متشکریم. اگر شما نبودید بوش مجبور بود به تنهایی به عراق حمله کند. اما بوش دست کم به یک متحد بزرگ نیاز داشت تا نشان دهد این فقط آمریکا نیست که دست به کارهای کثیف می‌زند. مردم آمریکا مخالف بودند که کشورشان به تنهایی به عراق حمله کند. به محض اینکه شما نیز همراه شدید بوش به دستاویزی که نیاز داشت دست یافت. شما این کار را کردید. شما هستید که جنگ عراق را به ما دادید. من شما را بیش از جورج کوچولو مقصر می‌دانم. هر چه باشد جورج احمق است، اما شما آقا احمق نیستید. باید بهتر از این عمل می‌کردید. شما مثلاً مردی زیرک با همسری زیرک هستید که من آرزویش را داشته‌ام (اما این را برای کتاب دیگری نگه می‌دارم). توجیه شما برای کشاندن پای مردم خود به این دیوانگی چیست؟ آیا فکر کردید به همین سادگی قصر در خواهید رفت؟ مردم شما اهل مطالعه‌اند! آنها فکر می‌کنند! آنها بحث سیاسی می‌کنند! آنها می‌دانند عراق کجا واقع شده است! شما فکر می‌کردید ملتی از آمریکایی‌ها را رهبری می‌کنید؟ واقعاً این گونه به نظر می‌رسد که شما عقلتان را از دست داده‌اید. و بعدش هم سگهایتان را به جان مرد بیچاره‌ای انداختید که به پیروی از وجدانش حقیقت را به بی بی سی گفت. شبها چگونه سر بر بالین می‌گذارید؟ شما فقط همین را کم دارید که یک نفر در مراسم اعطای جوایز بافتا^۱ به روی صحنه برود و بگوید «شرمت باد آقای بلر، شرم باد».

در این سال که گذشت، از وقتی که کتاب مردان سفید پوست احمق و فیلم بولینگ برای کلمباین منتشر و اکران شدند از واکنشی که در سرتاسر جهان به آثار من نشان داده‌اند در پوست خود نمی‌گنجم. این استقبال را در همه جا از بریتانیا گرفته تا ایرلند و استرالیا و نیوزلند و آلمان شاهد بوده‌ام. بیش از چهار میلیون نسخه از کتابم در معرض فروش است و «کلمباین» رکورد فروش بی سابقه‌ای در زمینه فروش فیلمهای مستند برجا گذاشته است.

^۱ - BAFTA